

## نظریه حمل سید صدرالدین دشتکی

سید احمد حسینی سنگچال\*

محمد سعیدی مهر\*\*

### چکیده

دشتکی، از دو نظریه حمل بدیل یاد می کند؛ ثبوت امر لامر و تغایر و اتحاد. دشتکی با نقد دو دیدگاه، تغایر اعتباری و اتحاد در وجود را به عنوان نظریه حمل استاندارد معرفی می نماید. این نظریه حمل، از عناصر پیچیده‌ای برخوردار است. اولین عنصر آن انکار نسبت می باشد که به عینیت موضوع و محمول کمک می رساند. تحلیل ویژه دشتکی از مشتق دومین عنصر نظریه حمل او است. او هر یک از بساطت یا ترکیب مشتقات را با نظریه حمل خود در تنافی می بیند. تحلیل او از مشتقات، راه را برای تفکیک دوگانه ثبوت مبدا برای موضوع و اتحاد محمول و موضوع - به عنوان سومین عنصر نظریه حمل او - هموار می سازد و همین طور او را در تحلیل قاعده فرعیه و جهت در عقدالوضع - به عنوان عناصر چهارم و پنجم نظریه حمل او - یاری می کند. مجموع این عناصر پنجگانه، نظریه حمل او را سامان می دهند.

**کلیدواژه‌ها:** نظریه حمل. جهت عقدالوضع. قاعده فرعیه. بساطت و ترکیب مشتق. سید صدرالدین دشتکی.

\* دانشجوی دکترای فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران،  
hosseini.sangchal.ahmad@gmail.com

\*\* استاد گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، saeedi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۴

## ۱. مقدمه

سازگاری و قدرت تبیین کنندگی دو معیار مهم برای ارزشیابی یک نظریه حمل اند. مراد از سازگاری، سازگاری میان نظریه حمل منتخب با نظریه های حامی یا وابسته آن<sup>۱</sup> می باشد. بعنوان نمونه باید توجه داشت که نظریه حمل منتخب، با کدامیک از نظریه های بساطت یا ترکب مشتق همسو است. دشتکی در نظریه حمل خود به این سازگاری توجه دارد. او سعی می کند میان نظریه حمل خود با نظریه بساطت یا ترکب مشتق سازگاری برقرار کند و بر همین اساس سعی در ارائه تحلیلی نوین در باب مشتقات دارد (دشتکی، الف، برگ ۷).

قدرت تبیین کنندگی معیار دومی است که ما را در ارزشیابی نظریه حمل یاری می کند. به عنوان نمونه ای متناظر؛ در بحث بساطت و ترکب مشتق تمام دغدغه نظریه پرداز، تبیین همه موارد کاربست مشتقات می باشد. مثلاً یک نظریه پرداز در باب مشتقات باید نظریه های پیشنهاد نماید که طیف گسترده کاربردهای مشتق (در زبان عربی) از جمله در «زید عالم بوجه الارض»، «زید عالم بذاته»، «الله عالم» و «الوجود موجود» را شامل گردد. در نظریه حمل نیز جامعیت نظریه به گونه ای که همه موارد کاربست حمل را در برگیرد، از شرایط ضروری است که البته تأمین آن به غایت دشوار است. نظریه منتخب در باب حمل باید قضایای شخصی، طبیعی، موجهه سالبه المحمول، موجهه معدوله، حمل های اشتقاقی و قضایای لاتبیه و نیز قضایایی مانند «الوجود موجود»، «الواجب موجود»، «الانسان انسان»، «زید عالم بذاته» را به درستی تبیین کند.

به نظر می رسد که دشتکی نیز به این اصل توجه داشته است و سعی دارد عناصری را در نظریه حمل خود در کارگیرد تا از عهده تبیین این قضایا برآید. بر همین اساس مثلاً در تحلیل قضیه «المعدوم المطلق کذا» چنین می گوید: «فلا بد من تحقیق معنی القضیه الحملیه علی وجه یدخل فیها امثال هذه القضیه» (دشتکی، الف: برگ ۳۹) که در اینجا مراد وی از «هذه القضیه» قضیه «المعدوم المطلق کذا» است.

این مقاله به بررسی نظریه دشتکی در باب حمل با تمرکز بر آراء او در حاشیه قدیم بر شرح جدید تجرید الاعتقاد می پردازد و جز در موارد اندکی به حاشیه جدید وی ارجاع نمی دهد.<sup>۲</sup>

## ۲. بررسی معانی لغوی و اصطلاحی حمل

خط کشی میان معانی لغوی و اصطلاحی «حمل»، از نکات ضروری در تدوین یک نظریه حمل می باشد. در این میان تهانوی بر اساس عبارتی از میرزا زاهد در حاشیه شرح مقاصد معانی از «حمل» یاد می کند که در فهم و تدوین نظریه حمل دشتکی کمک شایانی خواهد نمود. از منظر او حمل به سه معنی بکار می رود:

الف. گاهی حمل به معنای حکم یا اذعان به ثبوت محمول برای موضوع - در حمل های ایجابی - و انتفاء محمول از موضوع - در حمل های سلبی - است. حمل به این معنی، حمل لغوی و عرفی می باشد. ممکن است حمل اصطلاحی با حمل لغوی و عرفی همسو باشد اما نباید حمل اصطلاحی را به این معنی از حمل فروکاست. «اول: حمل لغوی که عبارت است از حکم به ثبوت یا انتفاء چیزی از چیزی است و حقیقت آن اذعان و قبول می باشد.» (تهانوی، ۱۹۹۶: ج ۷۱۶/۱) حقیقت این حمل، اذعان به وقوع یا عدم وقوع نسبت است. (قوشچی، ۱۳۹۳: ج ۳۳۶/۱؛ دشتکی، الف: برگ ۴۱؛ دشتکی، ب: برگ ۵۲)

بر این اساس حمل به معنای لغوی اولاً عبارت از حکم و اذعان است و ثانیاً متعلق اذعان، ثابت شدن امری برای امری یا نفی شدن امری از امر دیگری است.

ب. حمل اشتقاق: یکی از معانی اصطلاحی حمل، حمل اشتقاق می باشد. در این حمل، محمول بواسطه ذو و... بر موضوع حمل می گردد. دشتکی از ابتدا نظریه حمل خود را معطوف به حمل های موافات می کند و قصد تبیین حمل های اشتقاق را بر اساس نظریه حمل خود ندارد. (دشتکی، الف: برگ ۱۴)

ج. حمل موافات: حقیقت آن، عبارت از هوهویت است. اقتضای هوهویت آن است که میان موضوع و محمول از یک جهت وحدت و از جهت دیگر کثرت حاکم باشد. حمل موافات خود بر دو نوع است:

الف. حمل اولی: «حمل اولی نشان می دهد که محمول همان عنوان حقیقت موضوع می باشد.» (دشتکی، الف: برگ ۱۴)

ب. حمل شایع صناعی: «حمل شایع صناعی نشان می دهد که موضوع از افراد محمول است و یا چیزی که فرد یکی از آن هاست، فرد دیگری هم می باشد.» (دشتکی، الف: برگ ۱۴) «زید حیوان است»، نمونه ای از حمل شایع نوع اول است که در آن موضوع - زید - از افراد محمول - انسان - می باشد. «جسم سفید است» نمونه ای از حمل شایع نوع دوم است که بر

اساس آن فرد جسم همان فرد سفید می باشد و این دو بر یک چیز در خارج صدق می کنند.

### ۳. نظریه حمل‌های رقیب نظریه حمل دشتکی

دشتکی پیش از معرفی نظریه حمل خود، از دو نظریه حمل - «ثبوت امر لامر» و «تغایر و اتحاد» یاد می کند و به نقد آن‌ها می پردازد.<sup>۳</sup> در این بخش به بررسی این دو نظریه حمل یاد شده توسط دشتکی می پردازیم:

#### ۱.۳ نظریه حمل «ثبوت امر لامر»

چنانکه دانسته شد، این نظریه حداقل به ابن سینا باز می گردد و دیگرانی چون بهمنیار، سهلان الساوی و فخر رازی هم از آن یاد کرده اند. ما برای توضیح این نظریه - طوری که طرح نظریه قوشچی و دشتکی را بر ما هموار سازد - از سیر بیانی قطب الدین رازی بهره می بریم.

به تعبیر قطب الدین رازی، منطق دانان در ارائه تبیینی از حمل که در عین توضیح قضایایی نظیر «انسان خندان است»، بتواند از عهده تبیین قضایای طبیعی‌ای نظیر «انسان نوع است» هم برآید؛ دچار تردیدهایی شده اند.<sup>۴</sup> قطب الدین رازی در بیان این مساله سیری را طی می کند که به این شرح است:

الف. گاهی موضوع قضیه، جزئی حقیقی است؛ مانند «زید خندان است». گاهی موضوع قضیه کلی است. در فرض اخیر، گاهی حکم به اعتبار کلیت موضوع، بر موضوع بار می شود و گاهی اوقات اگرچه موضوع کلی است اما حکم به اعتبار کلیت موضوع بر آن بار نشده است. قضیه «انسان خندان است» در زمره قضایای نوع اول جای دارد. در این قضیه، خندان، بر مصادیق انسان حمل شده است. این قضایا می توانند مهمله - مانند «انسان خندان است» - یا محصوره - مانند «هر انسانی خندان است» - بوده باشند. قضیه «انسان نوع است» از قضایای نوع دوم می باشد. در این قضیه، نوع بودن بر مصادیق انسان حمل نشده است بلکه بر مفهوم انسان حمل می گردد. این قضایا را قضایای طبیعی می نامند. (رازی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۲۸) تقسیم چهارگانه فوق از آن ابهری است و قطب الدین رازی در این قسمت از بیان خود، پیرو ابهری می باشد.

ب. سور در قضایای محصوره، در واقع سور موضوع می‌باشد و در صدد بیان کمیت موضوع است و نمی‌توان آن را سور محمول در نظر آورد. مراد از موضوع در قضایای محصوره، افراد موضوع می‌باشد و طبیعی است که در پاره‌ای اوقات در این‌که همه افراد موضوع مرادند و یا بعضی افراد آن اراده شده‌اند، شک می‌کنیم و آوردن سور روی موضوع جهت رفع این شک کارساز است. این درحالی است که ما از محمول، مفهوم آن را اراده می‌نماییم و طبیعی است که مفهوم شیء [بما هو مفهوم] قابل کلیت یا جزئیت نیست و طبیعتاً نمی‌تواند پذیرای سور باشد. (رازی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۳۶-۶۰) این که سور قضیه در واقع سور موضوع می‌باشد، نظریه‌ای از ابن سینا است. (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۱. العبارة، ص ۵۲) قطب‌الدین رازی در این قسمت از سیر بیانی خود تابع ابن سینا است.

ج. در قضایایی مانند «الف ب است» می‌توان از ذات الف، مصادیق ذات الف و وصف عنوانی را سراغ گرفت. ذات الف، همان حقیقت موضوع می‌باشد. مصادیق ذات الف، مصادیق این حقیقت‌اند. وصف عنوانی، وصفی است که با آن به حقیقت موضوع اشاره می‌شود و خود دارای اقسامی است. در قضیه «الف ب است» مراد از موضوع، مصادیق ذات الف می‌باشد. این درحالی است که اولاً ذات ب مراد نمی‌باشد؛ ثانیاً با اراده نشدن ذات ب، طبیعتاً مصادیق ذات ب هم مراد نیست. ثالثاً مصادیق وصف‌های عنوانی - مانند کاتب - هم نمی‌توانند مراد باشند. در نتیجه مفهوم ب مراد است. (رازی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۴۷-۶۰) برآیند این نکات چنین خواهد شد که در تحلیل «الف ب است» بسته به آن که موضوع قضیه‌مان چیست می‌توان از دو تبیین سراغ گرفت:

۱- الف به عنوان کلی، موضوع واقع نشود: مانند «انسان نوع است». در این قضیه اگر چه انسان، کلی است اما به عنوان امر کلی موضوع واقع نشده است. در تحلیل این قضایا، باید گفت: «الف از افراد مفهوم ب است.»

۲- الف به عنوان کلی موضوع واقع می‌شود: مانند «انسان خندان است». در این قضیه، انسان، کلی است و به عنوان امر کلی موضوع واقع شده است. در تحلیل این قضایا باید گفت: «مصادیق ذات الف از افراد مفهوم ب هستند.»

در تحلیل این قضایا می‌توان چنین گفت: «ب برای الف یا مصادیق الف ثابت است». این تحلیل، «الف ب است» را به صورت «ثبوت ب برای الف» تحلیل می‌کند و آن را در زمره مصادیق «قاعده فرعی» قرار می‌دهد.

دشتکی در مباحث خود از دو نوع تحلیل قضیه «الف ب است» پرده بر می‌دارد؛ یکبار در تحلیل ب به عنوان محمول، مفهوم ب را اراده می‌نماییم و یکبار مصداق ب مراد است. از نظر دشتکی این که محمول را به صورت مفهوم تحلیل نماییم، امری متعارف و مشهور می‌باشد. (دشتکی، الف: برگ ۲۱-۴۳) <sup>۵</sup> قوشچی در نقل عبارتی چنین می‌گوید: هرگاه «الف ب است» را به صورت «مصداق الف» و «مصداق ب» تحلیل نماییم، حمل مزبور در زمره اتحاد و عینیت موضوع و محمول درمی‌آید و باید در تحلیل آن چنین گفت: «مصداق الف همان مصداق ب است» <sup>۶</sup> دشتکی از این سخن چنین درمی‌یابد که از منظر قوشچی اگر «ب» را به صورت مفهوم تحلیل نماییم، قضیه «الف ب است» به صورت «ثبوت امری برای امری» تحلیل شده است و نمی‌توان در آن از عینیت و اتحاد سراغ گرفت. <sup>۷</sup>

به عنوان نمونه باید در تحلیل «الف ب است» چنین گفت: «مصداق الف، از افراد مفهوم ب است». طبیعتاً در این تحلیل نمی‌توان سراغی از عینیت مصداق الف و مفهوم ب گرفت و حمل را با نظریه اتحاد و عینیت موضوع و محمول تبیین نمود. از سویی دشتکی با هرگونه تحلیل حمل به صورت ثبوت امری برای امری مخالف است. ایشان حمل را عبارت از اتحاد دو شیء می‌داند. از سویی ثبوت امری برای امری ما را به ورطه تغایر کشانده، از اتحاد دور می‌نماید. در نتیجه تحلیل «الف ب است» به صورت «ب برای الف ثابت است» بر خلاف مقتضای حمل می‌باشد. <sup>۸</sup> طبیعتاً در مخالفت با تفصیل فوق و ارائه تحلیلی که «مصداق الف از افراد مفهوم ب است» را در زمره اتحاد و عینیت قرار دهد، کاری می‌کند که این قضایا دیگر به صورت ثبوت امری برای امری تحلیل نشوند. این مهم در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

هرچند دشتکی با هرگونه تحلیلی از «الف ب است» که آن را در زمره ثبوت امر لامر قرار دهد، مخالف است (دشتکی، الف: برگ ۱۴)، با این نکته که در «الف ب است» می‌توان مفهوم ب را اراده کرد و می‌توان مصداق آن را اراده نمود؛ مخالفتی ندارد ولی اصرار دارد که حتی اگر مفهوم ب را اراده نمودیم، باید آن را بر اساس نظریه حمل اتحاد و هوویت تحلیل نماییم نه این که آن را به صورت ثبوت امر لامر تحلیل کنیم. اتحاد در وجود این زمینه را برای دشتکی فراهم می‌آورد. <sup>۹</sup> (دشتکی، الف: برگ ۲۱- دشتکی، ج: برگ ۴۰) چنانکه خود قطب الدین رازی نیز در عین این که همیشه مفهوم محمول را اراده می‌نماید، از نظریه عینیت و اتحاد موضوع و محمول بهره می‌برد. (رازی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۴۸) طبیعتاً دشتکی با تحلیل بهمینار یا خونجی از حمل همدلی نخواهد داشت؛ چون آن دو میان تحلیل حمل به

صورت ثبوت امری برای امری و اتحاد و عینیت موضوع و محمول جمع نموده اند و دشتکی از جمع این دو ناخرسند است.

### ۲.۳ نظریه حمل «تغایر در مفهوم، اتحاد در ذات»

پیشینه نظریه «تغایر و اتحاد» حداقل به سهروردی باز می‌گردد. عموماً این نظریه به عنوان نظریه جامع حمل مطرح می‌گردد که از عهده تبیین همه قضایا بر می‌آید اما این نظریه در سازمان فلسفی قوشچی قدری متفاوت است. قوشچی برای تبیین تمامی قضایای ایجابی از دو نظریه حمل یاد می‌کند؛ یک نظریه اصلی و یک نظریه تمیمی؛

الف. نظریه اصلی حمل قوشچی: در این تحلیل تغایر مفهومی، اولین عنصر مقوم نظریه حمل قوشچی است. لازم است موضوع و محمول در مفهوم مغایر هم باشند. در صورت عدم تغایر میان موضوع و محمول - به عبارتی در حمل شیء علی نفسه - نمی‌توان نسبتی را میان موضوع و محمول فرض کرد. این در حالی است که در نظر قوشچی نسبت از ارکان تحقق حمل می‌باشد و بدون آن، موضوع و محمول ارتباطی با یکدیگر ندارند. عنصر دوم نظریه حمل قوشچی عبارت از اتحاد در ذات می‌باشد. مراد از ذات در این نظریه، مصداق است. (قوشچی، ۱۳۹۳: ج ۱ / ۳۲۸؛ دشتکی، الف: برگ ۴۳) بر اساس این نظریه، «الف ب است» یعنی «مصداق الف همان مصداق ب است.» و به دیگر بیان «الف و ب بر یک چیز صدق می‌کنند».

به نظر دشتکی در تحلیل متعارف از حمل، از محمول مصداق یا «ما صدق علیه المحمول» را منظور نمی‌کنند بلکه مفهوم محمول را مراد می‌دانند. (دشتکی، الف: برگ ۲۱-۴۳) به عنوان نمونه در تحلیل قضیه «الف ب است»، ب را بر افراد الف ثابت می‌دانند نه این که بگویند الف و ب بر یک چیز صدق می‌کنند و در مصداق با هم اتحاد دارند. در فضایی که اتحاد در ذات را به عنوان عنصر دوم نظریه حمل قوشچی در نظر آوریم، تحلیل متعارف از حمل در نظریه حمل او جایگاهی ندارد و لازم است همه حمل‌ها را به صورت «مصداق الف همان مصداق ب است» معنی نمود.

این در حالی است که نمی‌توان پاره‌ای از حمل‌ها را چنین تحلیل کرد. به عنوان نمونه در تحلیل «جزئی کلی است» نمی‌توان گفت: «مصداق جزئی همان مصداق کلی است.» بلکه باید بگوییم: «جزئی از افراد مفهوم کلی است.» طبیعتاً نظریه حمل قوشچی از عهده تبیین چنین قضایایی بر نمی‌آید.

ب. نظریه تمیمی حمل قوشچی: تا این جا نظریه حمل قوشچی عبارت از «تغایر مفهومی - اتحاد در ذات» بوده است. گویا قوشچی درمی یابد که این نظریه به تنهایی نمی تواند از همه حمل ها تبیین گری نماید. بر همین اساس به ارائه نظریه دیگری در باب حمل می پردازد. قوشچی یک نظریه حمل اصلی «تغایر مفهومی - اتحاد در ذات» خواهد داشت و یک نظریه حمل تمیمی دارد تا از عهده تبیین قضایایی بر آید که نظریه حمل ابتدایی او از تبیین آن ها عاجز بود. قوشچی در موضعی از شرح خود چنین می گوید:

«او بما قیل: ان معنی الایجاب ان ما صدق علیه الموضوع هو ما صدق علیه المحمول من غیر ان یکون هناك ثبوت امر لامر و انما ذلك بحسب العبارة و علی اعتبار الوجود الذهنی.» (قوشچی، ۱۳۹۳: ج ۱۴۶/۱)

بر اساس عبارت فوق؛ نظریه ای که «الف ب است» را به صورت «مصدق الف همان مصداق ب است» تحلیل می کند با معنای لغوی و عرفی حمل - ثبوت امری برای امر - همسو نیست؛ چون در این تحلیل ب بر الف ثابت نشده است بلکه مصداق الف همان مصداق ب است. بر اساس این تحلیل حمل ب بر الف نه به صورت ثبوت امری برای امری تحلیل می شود و نه مصداق قاعده فرعی می باشد.

دشتکی از این متن چنین برداشت کرده که قوشچی برای تبیین قضایایی نظیر «جزئی کلی است» از دو نظریه حمل بهره گرفته است؛ در صورتی که از محمول، مفهوم آن را اراده نماییم، قضیه مزبور در زمره ثبوت امری برای امری می باشد و مصداق قاعده فرعیه است اما اگر مصداق محمول را اراده نماییم در زمره مصادیق قاعده فرعیه جای نمی گیرد.<sup>۱۰</sup>

بنابراین از منظر دشتکی، کسانی مانند قوشچی از دو نظریه حمل بهره می برند؛ بر اساس یک نظریه اتحاد در مصداق ملاک می باشد و طبیعتاً مصداق محمول مراد است. این نظریه از عهده تبیین قضایایی مانند «جزئی کلی است» بر نمی آید و لذا به یک نظریه تمیمی پناه می برند و «موضوع از افراد مفهوم محمول است» را هم می افزایند تا قضیه «جزئی کلی است» را هم تبیین کنند. چنانکه تهانوی نیز دو نظریه حمل را در کنار هم آورده بود و می گفت: «حمل شایع صناعی نشان می دهد که موضوع از افراد محمول است و یا چیزی که فرد یکی از آن هاست، فرد دیگری هم می باشد.» (تهانوی، ۱۹۹۶: ص ۷۱۶)

براین اساس نظریه حمل «مصدق الف همان مصداق ب است» یا همان «اتحاد در ذات»، اولین و اصلی ترین نظریه حمل قوشچی است. اگر اتحاد در ذات یا مصداق را مبنی قرار دهیم، نمی توان از موضوع، افراد و از محمول، مفهوم آن را اراده نمود؛ تحلیلی که برای



تبیین قضایایی نظیر «جزئی کلی است» بدان محتاج می‌باشیم و لذا به یک نظریه متمیمی روی می‌آورد و در پاره موارد از محمول، مفهوم آن را اراده می‌نماید.

نظریه اصلی قوشچی همان «تغایر مفهومی و اتحاد در ذات» است. دشتکی به نقد هر دو عنصر می‌نشیند. او در نقد عنصر دوم نظریه حمل قوشچی چنین می‌گوید:

و فی شقیه نظر... و اما فی الثانی فلانه لو کان الحکم باتحاد الذات (ن ب) اعنی ما صدق علیه (ن الف) کما فسرہ به لم یصح ان المراد من الموضوع هو الافراد و من المحمول هو المفهوم کما هو المشهور بل یکون کلاهما سوائاً. (دشتکی، الف: برگ ۴۳؛ دشتکی، ب: برگ ۵۴)

قوشچی علیرغم آنکه اتحاد در ذات را شرط می‌داند، به خاطر ناکارآمدی این نظریه در تحلیل قضایایی نظیر «جزئی کلی است» به ناچار از نظریه حمل «الف یا مصداق الف از افراد مفهوم ب است» بهره می‌گیرد.

نتیجه آن که قوشچی از دو تئوری حمل بهره می‌برد؛ از نظر او هرگاه حمل به معنای اتحاد مصداقی موضوع و محمول بوده باشد، می‌توان از هوویت بودن حمل دفاع نمود. به عنوان نمونه در قضیه ای نظیر «انسان قائم است» می‌توان آن را از قبیل هوویت تصویر کرد. در مقابل؛ هرگاه مراد از موضوع، مصداق آن و مراد از محمول، مفهوم محمول بوده باشد؛ نظریه هوویت صادق نیست بلکه در آن باید از ثبوت امری برای امری سراغ گرفت. این نظریه از حمل، با معنای لغوی حمل همسو است و حمل را مصداق قاعده فرعیه قرار می‌دهد (دشتکی، الف: برگ ۲۱)

کسانی مانند قطب الدین رازی در همه موارد مفهوم محمول را مبنای کار خود قرار می‌دهند. این در حالی است که در نظریه فوق تنها در قضایای طبیعی و شخصی مفهوم محمول مراد می‌باشد. دشتکی معتقد است خواه در همه جا مفهوم محمول را اراده نماییم و یا در پاره‌ای موارد چنین کنیم، نظریه حمل واحد می‌باشد و نمی‌توان از دو نظریه حمل سراغ گرفت. در واقع اختلاف قضیه «انسان نوع است» و «انسان خندان است» اختلاف در موضوع می‌باشد نه این که این دو دارای دو معنای متفاوت از حمل باشند. (دشتکی، ج: برگ ۴۰)

دشتکی معتقد است بیرون ماندن قضایایی نظیر «جزئی کلی است» و «زید انسان است» از دایره تبیین نظریه حمل قوشچی شاهدهی بر ناکارآمدی این نظریه می‌باشد و باید بدنبال نظریه‌ی بود که بتواند بیش‌ترین موارد کاربست حمل را تبیین کند. مگر آن که بتوان از

ترکیب دو نظریه حمل، نظریه جامعی بدست داد که در ظاهر امری به غایت دشوار می باشد. حتی تهانوی هم به ذکر جداگانه این دو پرداخته و میان آن دو جامعی را در نظر نگرفته است. (تهانوی، ۱۹۹۶: ج ۱/ ۷۱۶)

تحلیل حمل به صورت «موضوع از افراد مفهوم محمول است»، می تواند تتمه ای بر نظریه حمل «المتغیران مفهوماً المتحدان ذاتاً» باشد و تنها در تبیین قضایایی نظیر «الجزئی کلی» بکار گرفته شود - چنانکه از نظر دشتکی، قوشچی به دنبال چنین نظریه ای است - و می توان خود آن را نظریه مستقلی از حمل قلمداد کرد - چنانکه در برخی تعابیر قطب الدین رازی مشاهده شد. (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۲/ ۲۹۲) خواه این تحلیل را نظریه جامع حمل در نظر آوریم یا آن را تتمه ای برای نظریه دیگر قرار دهیم، این نظریه، حمل را به صورت ثبوت امر برای امر تحلیل می کند و آن را مصداق قاعده فرعیه قرار می دهد. دشتکی با هرگونه تحلیلی از حمل که آن را در زمره ثبوت امری برای امری قرار دهد، مخالف است.

دشتکی وجه این مخالفت را چنین عنوان می کند: «اعلم ان حمل المواطاه ایجاباً هو الحکم باتحاد الموضوع و المحمول و بكونه هو و اتحاد شئین ینافی ثبوت احدهما للآخر حیث اتحدا فلا یكون المحمول ثابتاً للموضوع فی الخارج و ان كانت القضیه خارجیه.» (دشتکی، الف: برگ ۱۴)

#### ۴. نظریه حمل «تغایر اعتباری - اتحاد در وجود»؛ نظریه مختار دشتکی

دشتکی مخالف الزام تغایر مفهومی در حمل هاست. او تغایر مفهومی را برآمده از ضرورت حضور نسبت در حمل ها می داند که خود با انکار نسبت از این الزام رهیده است. از دیگر سو تصریحات ابن سینا و وجدان خود را دلیلی بر صحت حمل شیء علی نفسه قلمداد می کند. بدیهی است با صحیح دانستن حمل شیء علی نفسه، میان شیء و خودش تغایر مفهومی حاکم نیست.<sup>۱۱</sup>

از آن جا که دشتکی نسبت نفس الامری میان موضوع و محمول را منکر است، خود را از الزام تغایر مفهومی موضوع و محمول می رهاوند اما وقتی می خواهیم چیزی را بر خودش حمل نماییم، برای این مفهوم نسبتی در عقل شکل می گیرد که می تواند راه حمل را هموار سازد. در نتیجه حتی در حمل شیء علی نفسه هم تغایر به حسب اعتبار شرط است.

توضیح آن که نمی توان الف را تنها یکبار مورد ملاحظه قرار داد و بر خودش حمل کرد. بلکه برای حمل لازم است یا دو صورت از الف در ذهن نقش بندد و یکی را بر دیگری حمل نمود و یا حداقل دو بار به الف التفات یافت. براین اساس دشتکی تغایر را در نظریه حمل خود دخیل می داند منتهی اولاً مراد او تغایر در مفهوم نیست بلکه تغایری اعتباری است و ثانیاً این تغایر برآمده از لزوم نسبت داری در نفس الامر نیست بلکه برآمده از نسبت در عقل است. این تغایر با ملاحظه دوباره الف و ایجاد دو صورت در ذهن یا دو بار التفات یافتن به صورت الف حاصل می شود (دشتکی، ب: برگ ۱۸). بنابراین آنچه برای دشتکی در نظریه حمل ضروری است، تغایر در اعتبار و ملاحظه میان موضوع و محمول است؛ حال گاهی اوقات موضوع و محمول تغایر مفهومی نیز دارند - مانند «جسم سفید است» - و گاهی تغایر مفهومی ندارند - مانند «زید زید است» - (دشتکی، الف: برگ ۴۳)

دشتکی از بخش دوم نظریه حمل خود با عنوان «الحکم باتحاد الموضوع و المحمول و بگونه هو» یاد می کند. (دشتکی، الف: برگ ۱۹-۲۱)

در این عبارات روشن نمی سازد که موضوع و محمول در چه چیزی با یکدیگر متحدند؛ در مصداق یا وجود؟. در پاره ای از عبارات این اتحاد چنین تبیین شده است: «اتحاد موضوع و محمول و این که یکی از آن ها در نفس الامر همان دیگری باشد» (دشتکی، الف: برگ ۲۰-۴۳)<sup>۱۲</sup> از سویی به تصریح دشتکی، نفس الامر ظرف جدایی از ذهن و خارج نمی باشد.<sup>۱۳</sup> بر این اساس می توان اتحاد در نفس الامر را با اتحاد در وجود خارجی یا وجود ذهنی باز تعبیر نمود. اتحاد موضوع و محمول گاهی در وجود خارجی است مانند «انسان خندان است»؛ گاهی در وجود ذهنی است مانند «عنقاء شیء است» و گاهی اتحاد هم به حسب وجود ذهنی و هم به حسب وجود خارجی است مانند «عدد چهار زوج است».<sup>۱۴</sup> دشتکی در خصوص قضایای خارجی اتحاد میان موضوع و محمول را چنین تبیین می نماید: «فیه بحث؛ لان طرفی الحکم اذا كانا موجودین فی الخارج کالجسم و الابيض كانا معاً هناک شيئاً واحداً بوجود واحد...» (دشتکی، الف: برگ ۴۱؛ دشتکی، ب: برگ ۵۲)

بر این اساس اتحاد موضوع و محمول در وجود به این معنی است که جسم دارای وجودی است که همان وجود به ابیض نسبت داده می شود. به عبارتی جسم و ابیض در خارج شیئی واحد و دارای وجودی واحد می باشند. (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۲/۹۴) اشکال دشتکی به نظریه حمل رقیب این بود که قوام حمل به هوویت و اتحاد می باشد. نظریه حمل پیشنهادی نباید در تنافی با این مهم باشد.

نظريه حمل قوشچی مادامی که به صورت «مصدق الف همان مصداق ب است» تحلیل می شود در این جهت کامیاب است اما نمی توان همه حمل ها را به این صورت تحلیل کرد بلکه ناچاریم پاره ای از حمل ها را به صورت «الف از افراد مفهوم ب است» تحلیل نماییم. تحلیل «الف ب است» به صورت «الف از افراد مفهوم ب است»، این حمل را در زمره اتحاد و هوهویت در مصداق قرار داده و مشمول «ثبوت امری برای امری» می کند. اما دشتکی بر اساس اتحاد و هوهویت در وجود از عهده تبیین چنین قضایایی بر می آید. (دشتکی، الف: برگ ۲۱)

در این میان نظریه رقیب دو راهکار فراراه خود دارد: ۱- همه قضایا را به صورت «مصدق الف همان مصداق ب است» تحلیل نماید و در نتیجه اتحاد و هوهویت را در همه حمل ها حفظ نماید. این در حالی است که با این تحلیل نمی توان قضایایی نظیر «جزئی کلی است» را تبیین کرد. (دشتکی، الف: برگ ۴۳) ۲- قضایایی نظیر «جزئی کلی است» را به همان حالت «جزئی از افراد مفهوم کلی است» تحلیل نماییم. در این صورت بر خلاف مقتضای حمل رفتار کرده ایم و امری را در زمره حملیات قرار داده ایم که در واقع بر خلاف مقتضای حمل می باشد و در آن به جای هوهویت و اتحاد، ثبوت امری برای امری حاکم است.

## ۵. پنج عنصر تشکیل دهنده نظریه حمل دشتکی

عناصری در نظریه حمل دشتکی وجود دارند که برای فهم دقیق این نظریه ناچار به بررسی آنها می باشیم:

۱- انکار نسبت در حمل: دشتکی نسبت حکمی را عبارت از «کون الموضوع محمولاً» می داند و واسطه گری هرگونه وجود و کان ناقصه ای را انکار می نماید. دشتکی در تقریر چرایی انکار نسبت در حمل از دو حد وسط بهره می گیرد:

الف. نسبت، معنایی حرفی است. معانی حرفیه غیرمستقل می باشند و نمی توانند متعلق اذعان و حکم قرار گیرند. توضیح آنکه چیزی می تواند متعلق اذعان و حکم واقع شود که دارای معنای اسمی بوده و بتواند مستقلاً مورد ملاحظه قرار گیرد. معانی حرفی اموری اند که نمی توانند مورد ملاحظه مستقل قرار گیرند و نمی توان به آنها مستقلاً توجه نمود. بر این اساس نمی توانند متعلق حکم و اذعان هم واقع شوند. (دشتکی، الف: برگ ۷-۲۴)

ب. بر اساس نظریه حمل منتخب دشتکی، محمول عین موضوع می باشد و نمی توان میان شیء و خودش نسبتی برقرار نمود. به عنوان نمونه؛ در قضیه ای مانند «الجسم ابيض» این دو در خارج شیء واحدی می باشند و به وجودی واحد موجودند. نمی توان بین دو امری که به وجودی واحد موجودند، نسبتی را در نظر آورد. (دشتکی، الف: برگ ۴۱؛ دشتکی، ب: برگ ۵۲)

۲- بساطت و ترکیب مشتقات: دشتکی در تحلیل نظریه حمل خود، آن را با هر یک از مبنای ترکیب یا بساطت مشتق ناسازگار می یابد.

ترکیب مشتق:

اولاً حمل را مصداق ثبوت امری برای امری می سازد؛ چون در این فرض قضیه «الانسان ضاحک» به صورت «الانسان شیء ثبت له الضحک» بازنویسی می شود و این تحلیل قضیه «الانسان ضاحک» را مصداق ثبوت امری برای امری قرار می دهد.

ثانیاً قضیه «الانسان ضاحک» را به صورت «الانسان شیء ثبت له الضحک» تحلیل می کند. آنچه از این عبارت فهم می شود، ثبوت بالفعل مبدا ضحک برای انسان است.

ثالثاً بر وجود نسبت در قضایایی نظیر «الانسان ضاحک» صحه می گذارد؛ چون تعبیر «شیء ثبت له الضحک» به معنای وجود نسبت میان ضحک و انسان است.

در حالی که نظریه حمل دشتکی با هر سه مورد مخالفت است؛ دشتکی حمل را عبارت از هوهویت می داند و تغایر میان موضوع و محمول را بر نمی تابد، ثبوت مبدا برای موضوع را اعم از ثبوت بالفعل می داند و نسبت را در حمل انکار می کند.

از دیگر سو، بساطت مشتق نیز با مقتضای نظریه حمل دشتکی - اتحاد و هوهویت - در تنافی است؛ چون برای اتحاد و هوهویت موضوع و محمول باید ذات را در محمول اخذ نمود. این در حالی است که در فضای بساطت مشتق، ضاحک عبارت از ضحک خواهد بود و ذات در آن اخذ نمی شود. در نتیجه اتحاد موضوع با ضحک - بدون اخذ ذات - ناممکن است. (دشتکی، الف: برگ ۱۴ - ۲۱ - ۵۵)

جرجانی اولین ایده پرداز در باب مشتقات می باشد و دشتکی خود را ملزم به داوری در باب استدلال او می داند. دشتکی در تحلیل خود، مشتق را امری مجمل می شمرد که هر یک از ذات، نسبت و مبدا به صورت بالقوه و با تحلیل از آن بدست می آیند.<sup>۱۵</sup> بر این اساس از سویی از اشکال ثبوت امری برای امری بودن حمل رهیده است، ثبوت ها را اعم از ثبوت بالفعل می داند و می تواند نسبت را در حمل ها انکار نماید. از دیگر سو با اخذ بالقوه ذات در

مفهوم مشتق می‌تواند هوویت میان موضوع و محمول را تامین نماید. (دشتکی، الف: برگ ۲۱-۵۵؛ دشتکی، ب: برگ ۶۹)

۳- انواع ثبوت مبدا محمول برای موضوع: دشتکی ثبوت مبدا محمول برای موضوع را اعم از ثبوت بالفعل می‌داند. از نظر او در قضایایی نظیر «زید اعمی» و «زید موجود» و «النفس عالمه بذاتها»، مبدا محمول به صورت بالفعل برای موضوع ثابت نمی‌باشد.

«زید اعمی» و «زید موجود» در این نکته مشترک اند که مبدا محمول در هر دو اعتباری است و از وجود خارجی بی‌بهره می‌باشند. از سویی نظریه حمل دشتکی لزوم خارجیت موضوع و محمول را در پی دارد. چگونه می‌توان دو قضیه فوق را خارجی دانست و نظریه حمل دشتکی را در مورد آن پیاده کرد تا هم مبدا محمول - اعمی و وجود - را خارجی ندانیم و هم اتحاد و عینیت موضوع و محمول در خارج مراعات گردد؟ دشتکی میان نحوه ثبوت محمول و ثبوت مبدا محمول تفکیک می‌کند. آنچه تئوری حمل اقتضاء می‌کند عینیت موضوع و محمول است نه عینیت میان موضوع و مبدا محمول. دشتکی با تحلیل خود از مشتق به این مهم راه می‌یابد. محمول به عنوان مشتق امر مجملی است که به صورت بالفعل با موضوع اتحاد دارد اما مبدا، ذات و نسبت اموری اند که به صورت بالقوه و با تامل از مشتق بدست می‌آیند و لذا بعد آنکه مبدا محمول را با تامل از محمول بدست آوردیم - که همین به معنای بالقوه بودن آن است - متحد با موضوع می‌دانیم. قضیه «زید عالم بذاته» بر خلاف دو مثال فوق، مبدا محمول خارجی است اما دوئیتی با موضوع ندارد و به این جهت مبدا برای موضوع به صورت بالفعل ثابت نیست؛ چون ثبوت بالفعل مقنضی دوئیت مبدا و موضوع است.

«از صدق مشتق بر چیزی لازم نمی‌آید که ثبوت مبدا اشتقاق برای آن به صورت بالفعل بوده باشد.» (دشتکی، الف: برگ ۳۶)

دقت مهمی در سازمان فلسفی دشتکی وجود دارد و ممکن است غفلت از آن رهنز گردد. دشتکی میان «ثبوت مبدا برای موضوع» و «اتحاد موضوع و محمول» تفکیک می‌نماید.

۴- جهت عقدالوضع نزد دشتکی: موضوع در قضایای محصوره دارای وصف عنوانی است؛ یعنی موضوع، یک عنوان می‌باشد. این عنوان، وصف برای ذات است. به عنوان نمونه در قضایای «کل کاتب ضاحک» و «کل انسان ضاحک»، «کاتب» و «انسان» عنوان موضوع اند. بر این اساس «کل کاتب» یعنی؛ هرذاتی که معنون به کتابت باشد و ما از این ذات معنون به

کتابت، تعبیر به «کاتب» می‌کنیم و «کل انسان» یعنی؛ هر ذاتی که معنون به انسانیت باشد و ما از این ذات معنون به انسانیت، تعبیر به «انسان» می‌کنیم. فرق بین «انسان» و «کاتب» این است که «انسان»، عنوان و وصف ذاتی است ولی «کاتب»، عنوان و وصف خارجی است. به نسبت میان عنوان موضوع و ذات موضوع، عقدالوضع اطلاق می‌شود. (رازی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۷۷؛ حشمت پور، ۱۳۹۵)

همه قضایا از عقدالوضع برخوردار نمی‌باشند؛ چون در قضایایی می‌توان از عقدالوضع سراغ گرفت که بتوان در ناحیه موضوع، وصف و عنوانی برای موضوع در نظر آورد. بر این اساس قضایای شخصیه به دلیل نداشتن عنوان و قضایای طبیعیه به دلیل نداشتن ذات، فاقد عقدالوضع می‌باشند. این که یکی از مهم‌ترین مواضع طرح مساله عقدالوضع بحث «تحقیق معنای محصورات اربع» است، خود شاهدهی بر اختصاص این تحلیل به محصورات اربع است. (محمد علی زاده، ۱۳۸۸: ص ۳)

اختلاف منطقی دانان در پاسخ به این سوال متمرکز است که «جهت حداقلی عقدالوضع کدام است؟». توضیح آن که اگرچه همگان اتفاق نظر دارند که برای تحقق نسبت و قضیه، امکان اتصاف ذات موضوع به وصف موضوع لازم و ضروری است؛ اما آیا صرف امکان اتصاف کافی است یا خیر؟

فارابی صرف امکان اتصاف ذات موضوع به عنوان موضوع را برای تحقق نسبت و قضیه کافی می‌داند. بر این اساس «الف ب است» از منظر فارابی چنین تحلیل می‌شود «کل ما لا یمتنع ان یکون الف فهو ب».

ابن سینا از این تحلیل خرسند نیست<sup>۱۶</sup>. از نظر او امکان اتصاف ذات به وصف عنوانی لازم است اما کافی نمی‌باشد و فعلیت اتصاف ذات به وصف عنوانی لازم است تا نسبت و قضیه محقق شود. بر این اساس «الف ب است» چنین تحلیل می‌شود «کل ما اتصف بالف بالفعل فهو ب». (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۲/ ۲۱؛ ابن سینا، ۱۳۷۵: ص ۲۳؛ طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱/ ۱۶۰؛ رازی، ۱۳۷۵: ج ۱/ ۱۶۱؛ رازی، ۱۳۹۰: ج ۲/ ۵۸)

مراد ابن سینا از «فعلیت اتصاف ذات موضوع به عنوان موضوع»، صرف فعلیت در اعیان نمی‌باشد؛ چون در پاره‌ای اوقات به موضوع از آن حیث که موجود در اعیان است، توجه نمی‌کنیم. به عنوان نمونه وقتی می‌گوییم: «کل کره کذا» به موضوع از آن حیث که وصف یک شیء موجود است، توجه نمی‌کنیم بلکه از آن حیث که وصف برای شیء معقول بالفعل است، مورد توجه می‌باشد. در این قضایا عقل، وجود بالفعل شیء را که موصوف به

صفت موضوع است، متصف به محمول می نماید؛ خواه آن شیء موجود شود یا موجود نگردد. بر این اساس؛ «کل ایض کذا» از منظر ابن سینا یعنی هر آن چه نزد عقل موجود بالفعل و متصف به ایض است، واجد چنین حکمی می باشد. (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۲/۲۱؛ ابن سینا، ۱۳۷۵: ص ۲۳)

از منظر منطق دانان متاخر بیان ابن سینا با عرف و تحقیق موافق است. توضیح آن که هرگاه قضیه «کل الف ب» در حال اطلاق و عدم تقیید عقدالوضع و عقدالحمل در نظر آورده شود، در نزد عرف فعلیت این دو متبادر می گردد. (طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱/۱۶۲؛ رازی، ۱۳۷۵: ص ۵۹) در این میان خواجه بیان فارابی را نه تنها مخالف با عرف که مخالف با تحقیق هم می شمرد. (طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱/۱۶۲)

دشتکی در این نزاع جانب ابن سینا را می گیرد و جهت عقدالوضع را فعلی می داند. وی در این باب چنین می گوید:

«اعلم ان الحكم في القضية الحملية على الجسم بالفعل كما هو المتبادر منه لكن لا يلزم من كون الحكم عليه بالفعل ان يكون في نفس الامر جسم بالفعل...» (دشتکی، الف: برگ ۳۹؛ دشتکی، ب: برگ ۴۸)

دشتکی در این متن و متون دیگر خود از پنج نکته پرده برمی دارد:

الف - عبارت فوق را باید در سایه اختلاف ابن سینا و فارابی تفسیر نمود. از منظر دشتکی حق با ابن سیناست و جهت عقدالوضع فعلی می باشد؛ برخلاف فارابی که جهت عقدالوضع را امکانی می دید.

ب - مراد از فعلیت جهت عقدالوضع، اعم از وجود عینی و وجود فرضی می باشد. بر این اساس برای شکل گیری قضیه «الف ب است» لازم نیست در خارج امری باشد که بالفعل متصف به عنوان الف شود بلکه ممکن است چیزی امتناع اتصاف به الف را نداشته باشد و ذهن آن را به الف بودن متصف کند؛ در این صورت چیزی که در ذهن به صورت بالفعل به الف متصف شده است، می تواند موضوع قضیه واقع شود و قضیه درست ساختی را شکل دهد. اعم دانستن وجود از وجود فرضی و وجود عینی یا همان وجود عقلی و وجود عینی، تعبیری است که ابن سینا در توضیح جهت عقدالوضع از آن بهره گرفته بود.

ج - دشتکی فعلی دانستن جهت عقدالوضع را به تبادر مستند می نماید و طبیعتاً بیان فارابی را غیر عرفی می داند.



د- در قضایایی که جهت عقدالوضع در آن‌ها فعلی است و ذات با وجود فرضی به عنوان موضوع متصف می‌گردد، نظریه حمل دشتکی چگونه پیاده می‌شود؟ در قضیه‌ای مانند «الامکان نسبه»، اتصاف ذات به عنوان امکان، اتصافی بالفعل و با وجود فرضی صورت می‌گیرد. بر این اساس امکان در خارج موجود نیست و تنها از وجود بالفعل فرضی برخوردار است. دشتکی اتحاد امکان و نسبت را ذهنی می‌داند. در نتیجه امکان در حالی که در ذهن موجود است، عین محمول می‌باشد (دشتکی، الف: برگ ۴۱؛ دشتکی، ب: برگ ۵۲)

ه- بر اساس بیان فوق دشتکی در تبیین قضایایی مانند «الامکان نسبه» یا «اجتماع التقيضين غير السواد» از جهت عقدالوضع استمداد می‌جوید و با کمک آن سعی در تطبیق نظریه حمل خود بر آن‌ها دارد؛ اینکه امکان اگرچه در خارج موجود نیست و دارای وجود بالفعل فرضی است اما عین محمول می‌باشد. (دشتکی، الف: برگ ۳۹-۴۱؛ دشتکی، ب: برگ ۴۸-۵۲)

توجه به این نکته الزامی است که دشتکی در تبیین قضایایی نظیر «زید اعمی»، «النفس عالمه بذاتها»، «الانسان موجود» و «الانسان ممکن» از جهت عقدالوضع بهره نمی‌برد. (دشتکی، الف: برگ ۳۶-۴۲) اولاً جهت فعلیت و عدم فعلیتی که در قضایایی نظیر «زید اعمی» مطرح شده، جهت عقد الحمل است. ثانیاً چنانکه گذشت در قضایایی نظیر «زید اعمی» و «النفس عالمه بذاتها» به جهت شخصی بودن قضیه نمی‌توان از عقد الوضع سراغ گرفت. بنابراین؛ این که دشتکی به قضایای شخصی مثال می‌زند، به جهت اختصاص بحث به قضایای شخصی نمی‌باشد بلکه با مثال زدن به زید - که فاقد عقدالوضع می‌باشد - در صدد است میان عدم ثبوت فعلی مبدا محمول بر موضوع و فعلیت عقد الوضع بهتر تفکیک نماید؛ چون در قضیه «زید اعمی» بحث فعلی بودن جهت عقدالوضع مطرح نیست و تنها بحث ثبوت فعلی یا غیر فعلی مبدا محمول برای موضوع قابل طرح است.

۵- قاعده فرعیه: دشتکی قاعده فرعیه را قاعده‌ای بدیهی می‌داند و هرگونه تخصیصی بر آن را نفی می‌کند.

«و فیه بحث اذ المقدمه قائله بان ثبوت الصفه للشیء موقوف علی وجود المثبت له قاعده بدیهیه لا یستثنی العقل عنها صفه الوجود...» (دشتکی، الف: برگ ۱۳)

دشتکی علیرغم قبول قاعده فرعیه و بدیهی دانستن آن، نمی‌تواند مفاد قاعده فرعیه را در قالب «ثبوت امر لامر» بپذیرد؛ چون نظریه حمل او عبارت بود از «اتحاد الموضوع و المحمول

و بگونه هو». بر این اساس دو راهکار در پیش روی دارد: یا به کلی قاعده فرعیه را انکار نماید و یا قاعدهی فرعیه‌ای بر اساس نظریه حمل خود طراحی کند. دشتکی از راهکار دوم استقبال می‌کند و قاعده فرعیه را به صورت «کون شیء شیئاً فرع لکونه فی نفسه» بازنویسی می‌نماید. (دشتکی، الف: برگ ۱۶-۱۹)

دشتکی جهت تبیین قاعده فرعیه از عبارت ذیل الهام می‌گیرد:

«اگر صفت معدوم باشد، چگونه ممکن است که امر معدوم فی نفسه، موجود برای شیئی دیگر باشد؟ چیزی که موجود فی نفسه است محال است که موجود برای چیزی باشد.» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۳۳/۱؛ بهمنیار، ۱۳۷۵: ص ۲۸۹)

با الهام از عبارت فوق - اما در نظام حمل دشتکی - حمل ایجابی عبارت از حکم به «اتحاد موضوع و محمول و کونه هو» می‌باشد. این که موضوع و محمول در خارج شیء واحدی باشند و به وجود واحد موجود باشند، با معدوم بودن یکی از اطراف - خواه موضوع یا محمول - نمی‌سازد. بر این اساس هم وجود موضوع و هم وجود محمول بر اساس قاعده فرعیه الزامی است و قاعده فرعیه دشتکی را باید این گونه بازنویسی نمود: «اتحاد الموضوع و المحمول و کونه هو فرع لوجود الموضوع و المحمول».

## ۶. نتیجه‌گیری

دشتکی راه حل بسیاری از اشکالات موجود در سنت فلسفی - کلامی را در گرو ارائه نظریه نوینی از حمل می‌داند. مهم‌ترین این اشکالات، ایراداتی است که در تحلیل قضایایی نظیر «اجتماع التقيضين مغاير لاجتماع الضدين»، «زید اعمی» و «الانسان موجود» با آن مواجه می‌باشیم. دشتکی با نقد دو نظریه بدیل، نظریه پیشنهادی خود را با عنوان «تغایر اعتباری و اتحاد در وجود» ارائه می‌کند. هوویت و عینیت موضوع و محمول به عنوان مقتضای اصلی حمل، دشتکی را بر آن داشته که پنج عنصر را در کار گیرد تا به این مهم دست یابد.

۱- انکار نسبت؛ اقرار به نسبت میان موضوع و محمول، تن دادن به تغایر میان موضوع و محمول را در پی می‌آورد و نظریه حمل دشتکی از کف می‌رود.

۲- بساطت و ترکیب مشتق یکی از عناصر کلیدی نظریه حمل دشتکی را تشکیل می‌دهد؛ چرا که او هر یک از بساطت و ترکیب مشتق را در تنافی با نظریه حمل خود می‌یابد.

۳- دشتکی ثبوت مبدا برای موضوع را اعم از ثبوت فعلی می‌داند و با تفکیک میان «ثبوت مبدا برای موضوع» و «اتحاد محمول و موضوع» در تطبیق نظریه حمل خود بر قضایای معدوله و هلیات بسیطه کامیاب می‌گردد.

۴ و ۵- تحلیل ویژه دشتکی از قاعده فرعیه در کنار فعلی بودن جهت عقد الوضع دو عنصر کلیدی برای تحلیل قضایای لاتبیه است.

در باب دو ملاک سازگاری و قدرت تبیین‌کنندگی هم باید گفت:

اولاً دشتکی سعی دارد نظریه حمل خود را سازگار با نظریات حامی یا وابسته آن قرار دهد و به همین دلیل سعی می‌کند نظریه‌ای در باب بساطت و ترکیب مشتق - به عنوان نظریه حامی - در کار گیرد تا این سازگاری تامین شود. همین طور تلاش دشتکی جهت بازسازی قاعده فرعیه - به عنوان نظریه وابسته - بر اساس نظریه حمل خود گامی جهت برقراری این سازگاری است. هر یک از انکار نسبت، «تفکیک ثبوت مبدا برای موضوع» از «تفکیک ثبوت محمول برای موضوع» و فعلی بودن جهت عقد الوضع، همانند بساطت و ترکیب مشتق، نظریات حامی نظریه حمل دشتکی به حساب می‌آیند؛ به گونه‌ای که با انکار هر یک از آن‌ها، نظریه حمل مورد نظر زیر سوال خواهد رفت.

ثانیاً دشتکی معتقد است که نظریه حمل او با عناصری که در آن وجود دارد می‌تواند همه قضایای محل اختلاف را تبیین نماید. نظریه حمل دشتکی به تبیین هلیات بسیطه، قضایای معدوله و قضایای لاتبیه - که از مهم‌ترین موارد اختلافی اند - می‌پردازد و این توفیق را مرهون عناصری است که در نظریه حمل خود در کار گرفته است. بسط کیفیت تبیین‌گری نظریه حمل دشتکی از این قضایا به مقالات دیگر محول می‌شود.<sup>۱۷</sup>

## پی‌نوشت‌ها

۱. نظریه حامی، نظریه‌ای است که از مقدمات نظریه‌ای دیگر محسوب می‌شود. به عنوان نمونه بساطت و ترکیب مشتق از جمله مقدماتی است که در شکل‌گیری نظریه حمل دخالت دارد و حامی آن است. در مقابل نظریات وابسته، بسته به نظریه ما در حمل تغییر می‌کنند. مثلاً تحلیل ما از قاعده فرعیه وابسته با نظریه حمل ما می‌باشد؛ مثلاً کسی که نظریه حمل او با ثبوت امری برای امری همسویی دارد، می‌تواند قاعده فرعیه را به صورت «ثبوت امر لامر فرع لثبوت المثبت له» ترسیم نماید ولی کسی که نظریه حمل او با ثبوت امری برای امری همسو نیست باید به بازتعبیری برای قاعده فرعیه بپردازد.

۲. شرح شمس الدین اصفهانی بر تجرید الاعتقاد خواجه به شرح قدیم و شرح قوشچی به شرح جدید مشهور است. دوانی و دشتکی حاشیه‌هایی ناظر بر هم با محوریت شرح جدید نگاشته‌اند و مشهور است این حواشی عبارتند از حاشیه قدیم، جدید و اجد دوانی و حاشیه قدیم و جدید دشتکی. مقاله حاضر - جز در موارد اندکی - تنها به آنچه که به حاشیه قدیم دشتکی معروف است، می‌پردازد؛ چون به میان آوردن حاشیه جدید ما را به میان جدال دشتکی و دوانی می‌کشاند و مقاله حاضر را فربه تر از یک مقاله استاندارد می‌نماید.
۳. می‌توان نظریه «ثبوت امر لامر» را در آثار ابن سینا یافت: «القول الجازم یحکم فیہ بنسبہ معنی الی معنی اما بایجاب او سلب» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، العبارة، ص ۳۲) بهمینار هم از چنین نظریه‌ای یاد می‌کند: «الایجاب هو الحکم بوجود شیء لشیء» (بهمینار، ۱۳۷۵، ص ۴۷) علاوه بر آن سهلان‌الساوی در بصائر نصیریة (الساوی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰) فخررازی در منطق الملخص (رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳) از این نظریه یاد کرده‌اند. نظریه «تغایر و اتحاد در ذات» را می‌توان در آثار سهروردی جست: «و هی قضیه حکم فیها بان احد الشیئین هو الآخر او لیس» (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۲). و همین‌طور خواجه طوسی (طوسی، ۱۳۷۵، ص ۳۰) و دیگران هم از این تعریف یاد کرده‌اند. به نظر می‌آید که پیش از دشتکی تهافتی میان این دو نظریه نمی‌دیده‌اند؛ بعنوان نمونه بهمینار در عین این که از نظریه «ثبوت امر لامر» یاد می‌کند، می‌گوید: «و الریط الحملی ان تقول الموضوع هو المحمول» (بهمینار، ۱۳۷۵، ص ۴۷) و یا خونجی میان این دو تعریف در یک عبارت جمع کرده است: «و انه قد حکم فیها بنسبہ امر الی آخر ایجاباً او سلباً فذانک الامران ان لم یکونا قضیتین عند التحلیل بل حکم علی احدهما بانه هو الآخر او لیس هو الآخر سمیت حملیه کقولنا «زید هو عالم» «زید لیس بعالم»...» (ص ۷۱). گویا دشتکی برای اولین بار میان این دو نظریه از حمل، تهافت دیده و به داوری میان آن دو نشسته است.
۴. «و اعترض علیه بان ههنا قضایا خارجه عما ذکرتم مثل الانسان نوع و الحيوان جنس او کلی او صادق علی کثیرین و اعتذر عن ذلك بوجهین...» (رازی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۷)
۵. «و لا یدهب علیک ان الایجاب مطلقاً - سواء عنی بالمحمول مفهومه کما هو المتعارف او ما صدق هو علیه - هو الحکم باتحادهما و بهو هو...» (دشتکی، الف، برگ ۲۱) - «..لم یصح ان المراد من الموضوع هو الافراد و من المحمول هو المحمول کما هو المشهور بل یکون کلاهما سوائاً..» (همان، برگ ۴۳)
۶. «او بما قیل: ان معنی الایجاب ان ما صدق علیه الموضوع هو ما صدق علیه المحمول من غیر ان یکون هناك ثبوت امر لامر و تحققه له..» (قوشچی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۴۵)

نظریه حمل سید صدرالدین دشتکی ۱۳۳

كان الشارح ذهب الى انه معنى ان كان الايجاب ان ما صدق عليه الموضوع هو ما صدق عليه المحمول  
كان الايجاب حكماً باتحادهما و بهو هو و ان كان معناه ان ما صدق عليه الموضوع هو نفس المحمول  
فليس كذلك. (دشتکی، الف: برگ ۲۱)

۸. «اعلم ان حمل المواطاه ايجاباً هو الحكم باتحاد الموضوع و المحمول و بكونه هو و اتحاد  
شيئين ينافي ثبوت احدهما للآخر حيث اتحدا فلا يكون المحمول ثابتاً للموضوع في الخارج  
و ان كانت القضية خارجيه.» (همان، برگ ۱۴)

۹. «و لا يذهب عليك ان الايجاب مطلقاً سواء عنى بالمحمول مفهومه كما هو المتعارف او ما  
صدق عليه هو الحكم باتحادهما و بهو هو حسب ما حققناه.» (دشتکی، الف: برگ ۲۱ -  
دشتکی، ج: برگ ۴۰)

۱۰.

كان الشارح ذهب الى انه معنى ان كان الايجاب ان ما صدق عليه الموضوع هو ما صدق عليه المحمول  
كان الايجاب حكماً باتحادهما و بهو هو و ان كان معناه ان ما صدق عليه الموضوع هو نفس المحمول  
فليس كذلك. (دشتکی، الف: برگ ۲۱)

۱۱.

و في شقيه نظر اما في الاول فلان التغيرات بحسب المفهوم غير واجب في صحه الحمل اما اولاً فلان حمل  
الشيء على نفسه ضروري.. و اما ثانياً فلان حمل الجزئي الحقيقي على نفسه جائز كما صرح به الشيخ في  
الشفاه و المفهوم منه نفس ذاته. (دشتکی، الف: برگ ۴۳؛ دشتکی، ب: برگ ۵۴)

۱۲. «اذ قد علمت ان الايجاب الحملی هو الحكم باتحاد الطرفين و كون احدهما هو الآخر في  
نفس الامر...» (دشتکی، الف: برگ ۲۰) - «بل الحكم الايجابي هو الحكم بان المتغيرين بحسب  
الاعتبار و الملاحظه - سواء كانا متغيرين في المفهوم او لم يكونا - بانهما متحدان في نفس  
الامر...» (همان، برگ ۴۳)

۱۳. «و الشارح ذهب الى ان الوجود عارض للماهيه في نفس الامر لا في الذهن و لا في الخارج  
و لم يتذكر ان ما في نفس الامر يكون في احدهما لا محاله.» (دشتکی، الف: برگ ۳۸)

۱۴. «...ثم الاتحاد المذكور قد يكون بحسب الوجود الخارجي كقولك الانسان حيوان و قد يكون  
بحسب الوجود الذهني بالمعنى الذي عرفته كقولك العنقاء شيء و قد يكون بحسبهما جميعاً  
كقولك الاربعه زوج.» (دشتکی، الف: برگ ۴۳)

۱۵. استدلال جرجانی بر بساطت مشتق به این شرح است در فرض مرکب بودن مشتقی  
مانند ناطق یا ضاحک یا مفهوم شيء در آن اخذ می گردد و یا مصداق شيء - انسان -  
اخذ می شود. اخذ مفهوم شیئی در ناطق منجر به اخذ عرض عام در فصل می گردد و اخذ

مصادق شیء در ضاحک منجر به انقلاب جهت امکان به ضرورت می‌شود و هر دو فرض ترکب مشتق باطل است پس مشتق بسیط می‌باشد. در باب تاریخچه بحث بساطت و ترکب مشتق، اقوال و استدلال‌های آن رجوع شود به مقاله «بررسی انتقادی استدلال سید شریف جرجانی بر بساطت مشتق» (حسینی، سعیدی مهر، ۱۳۹۵: ص ۷۹) و مقاله «بررسی انتقادی بازسازی‌های استدلال جرجانی بر بساطت مشتق» (حسینی، ۱۳۹۷: ص ۱۹۵). مولفان در مقاله «اتصاف ماهیت به وجود در دیدگاه سید صدرالدین دشتکی» (حسینی، سعیدی مهر، در دست چاپ ب) به صورت مبسوط در باب نظریه دشتکی و مناسبت آن با نظریه جرجانی سخن خواهند گفت

۱۶. برای بررسی تاریخی این استنادها (ن.ک محمد عزیزاده، ۱۳۸۸: ص ۲۹)

۱۷. تبیین قضایای لابتیه و معدوله در مقاله «نظریه حمل و قضایای لابتیه از منظر سید صدرالدین دشتکی» (حسینی، سعیدی مهر، در دست چاپ ب) مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و هلیات بسیطه را در مقاله «اتصاف ماهیت به وجود در دیدگاه سید صدرالدین دشتکی» (حسینی، سعیدی مهر، در دست چاپ الف) بررسی می‌نماییم. در مقاله اخیر اشاره ای به راه حل دشتکی در باب قضایای «النفس عالمه بذاتها» هم می‌شود.

## کتاب‌نامه

- ابن سینا، حسین. (۱۴۰۴ق). الشفا (الالهیات - منطق). به تصحیح سعید زائد. قم. مکتبه آیه الله مرعشی \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیها. چاپ اول. قم. نشر البلاغه
- ابن سهلان الساوی، عمر. (۱۳۸۳). البصائر النصیریة. مقدمه حسن مراغی. چاپ اول. نشر شمس تبریزی. تهران
- ابهری. اثیرالدین. (۱۳۹۷). خلاصه الافکار فی نقاوه الاسرار. تصحیح مهدی عظیمی و هاشم باقری. چاپ اول. تهران. انتشارات موسسه حکمت و فلسفه ایران
- بهمینار بن مرزبان. (۱۳۷۵). التحصیل. چاپ دوم. تهران. انتشارات دانشگاه تهران
- تهانوی. محمد علی. (۱۹۹۶م). کشف اصطلاحات الفنون و العلوم. چاپ اول. بیروت. مکتبه لبنان الناشرین
- سهروردی، یحیی بن حبش. (۱۳۷۵). مجموعه مصنفات. ج ۲. تصحیح هانری کربن و نصر. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران
- حسینی، سید احمد. سعیدی مهر، محمد. (۱۳۹۵). بررسی انتقادی استدلال سید شریف جرجانی بر بساطت مشتق. خردنامه صدرا. شماره ۸۵، ص ۷۹-۹۴.
- \_\_\_\_\_ (در دست چاپ - الف). اتصاف ماهیت به وجود در دیدگاه سید

نظریه حمل سید صدرالدین دشتکی ۱۳۵

\_\_\_\_\_ (در دست چاپ - ج). نظریه حمل و قضایای لا بتیه از منظر سید صدرالدین دشتکی

حسینی، سید احمد. (۱۳۹۷). بررسی انتقادی بازسازی های استدلال جرجانی بر بساطت مشتق. حکمت اسلامی. شماره پیاپی ۱۱۹. ص ۱۹۵-۲۲۱  
حشمت پور، سید محمد حسین. (۱۳۹۵). دروس صوتی شرح منظومه. سایت مدرسه فقاقت. تاریخ ۱۳۹۵/۸/۱۰

دشتکی، صدرالدین. (بی تا - الف). الحاشیه القادیمه علی الشرح الجدید. نسخه خطی. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره ۱۷۵۵

\_\_\_\_\_ (بی تا - ب). الحاشیه القادیمه علی الشرح الجدید. نسخه خطی. کتابخانه آستان قدس رضوی. شماره ۱۳۵۳خ.

\_\_\_\_\_ (بی تا - ج). الحاشیه الجدیده علی الشرح الجدید. نسخه خطی. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره ۱۷۵۶

رازی. فخرالدین. (۱۳۸۱) منطق المانخص. مقدمه و تصحیح قراملکی و اصغری نژاد. چاپ اول. دانشگاه امام صادق. تهران

رازی، قطب الدین. (۱۳۹۰). شرح المطالع. به انضمام حواشی جرجانی و بعض تعالیق دیگر. چاپ اول. قم. انتشارات ذوی القربی

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). المحاکمات بین شرحی الاشارات. چاپ اول. قم. نشر البلاغه

شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱م). الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه. ج ۲. بیروت. دار احیاء التراث

طوسی، نصیر الدین. (۱۳۷۵). شرح الاشارات و التنبیها. چاپ اول. قم. نشر البلاغه

قوشچی، علی بن محمد. (۱۳۹۳). شرح تجرید العقائد. به همراه حاشیه قدیم دوانی. به تصحیح حسین زارعی رضایی. قم. انتشارات راند

محمد علی زاده، محمد رضا. (۱۳۸۸). تبیین جایگاه عقد الوضع در منطق. معارف عقلی. شماره ۱۳. ص ۱۲۳-۱۵۸

پرتال جامع علوم انسانی